شهرآرا

روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه
سال هفدهم
۰۴ مرداد ۱۴۰۵
۱۱ صفر ۱۴۴۸
شماره ۴۸۱۷

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۸:۰۶	غروب آفتاب ۱۸:۴۲:۲۸	اذان مغرب ۱۹:۰۲:۴۸	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۸:۰۱	اذان صبح فردا ۰۲:۵۴:۴۳	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۴:۳۱	

تقویم تاریخ

۴ مرداد

۴ مرداد سالروز درگذشت حاج حسین آقا ملک، بزرگ‌ترین واقف تاریخ معاصر ایران و واقف باغ وکیل‌آباد، باغ ملی و اراضی بسیاری در مشهد است که سال ۱۳۵۱ دار فانی را وداع گفت.

چهره روز

نیم‌قرن تکاپو برای لبخند مردم

برای اکبر عبدی، ستاره محبوب و مردمی سینما و تلویزیون ایران که خبر درگذشتش هوادارانش را در بهت فروبرد

محمد عنبرسوز
روزنامه نگار

خبر درگذشت اکبر عبدی، یکی از محبوب‌ترین و اثرگذارترین بازیگران تاریخ کمدی ایران، آخر هفته مردم را با تلخ‌کامی همراه کرد؛ هنرمندی که بیش از پنج دهه با هنر بی‌بدیل خود، لبخند را بر لب میلیون‌ها ایرانی نشاند و در کنار خلق شخصیت‌هایی ماندگار، جایگاهی یگانه در حافظه جمعی مردم این سرزمین برای خودش دست‌وپا کرد. این هنرپیشه صاحب‌سبک در انعطاف‌پذیری، قدرت بداهه‌پردازی، تسلط بر گویش‌های مختلف و توانایی کم‌نظیر در جان بخشیدن به شخصیت‌های گوناگون، سرآمد بود و به همین دلیل، سال‌هاست که از او با عنوان «مرد هزارچهره سینمای ایران» یاد می‌شود؛ هنرمندی که هر بار در قالب شخصیتی تازه ظاهر می‌شد و مخاطب را شگفت‌زده می‌کرد.

هم‌نفس بزرگان

کارنامه هنری اکبر عبدی، روایت همکاری با برجسته‌ترین فیلم‌سازان تاریخ سینما و تلویزیون ایران است؛ همکاری‌هایی که هر یک از آن‌ها به خلق آثاری ماندگار منتهی شده‌اند. او در «اجاره‌نشین‌ها» به کارگردانی داریوش مهرجویی، کمک شایانی به شکل‌گیری این کمدی فاخر و فراموش‌نشدنی کرد. در «ای ایران»، ساخته ناصر تقوایی، «آدم برفی» داوود میرباقری و همچنین «دلشدگان» و «مادر» زنده‌یاد علی حاتمی، نشان داد که برای مهم‌ترین فیلم‌سازان تاریخ ایران یک گزینه بی‌جایگزین است.

میراث تلویزیونی

اگر سینما بخشی از میراث هنری اکبر عبدی است، تلویزیون هم بی‌تردید مهم‌ترین پل ارتباطی او با عامه مردم بود. چند نسل از ایرانیان با بازی‌های او خاطره دارند؛ از حضور متفاوت در سریال فاخر «امام علی(ع)» و ایفای نقش مظفرالدین‌شاه در «سال‌های مشروطه» گرفته تا بازی در مجموعه‌های تلویزیونی «شوق پرواز» و «در چشم باد»، برآیند نقش‌های تلویزیونی عبدی از او شخصیتی ساختند که همواره در ذهن مخاطبان زنده است.

خاطره‌ساز نسل‌ها

عبدی از معدود بازیگرانی بود که در حوزه کودک و نوجوان هم دستی بر آتش داشت و بازی‌های شاخصی را به مخاطبان کم‌سن‌وسال آثار نمایشی هدیه کرد. از جمله مهم‌ترین بازی‌های او در آثار ویژه این گروه سنی می‌توان به «باز مدرسم دیر شد» (به کارگردانی حسین افصحی)، «محله بهداشت» و «محله بروبیا» (ساخته داریوش مودبیان)، فیلم قدرنادیده «یکی بود یکی نبود» (به کارگردانی ایرج طهماسب) و «دزد عروسک‌ها» (اثر محمدرضا هنرمند) اشاره کرد.

فراتر از خنده

راز ماندگاری اکبر عبدی تنها در خنداندن مردم خلاصه نمی‌شود. او طنز را می‌شناخت و می‌دانست چگونه از دل موقعیت‌های ساده، تصویری صمیمی و گرم از زندگی، امید، رنج و مهربانی خلق کند. شخصیت‌هایی که او بازی کرد، در عین حال که خنده را بر لب مخاطب می‌نشاندند، اغلب ریشه‌ای مستحکم در واقعیت‌های جامعه داشتند و لحنشان با لحن متعارف جامعه فاصله معناداری نداشت.

هنر مردمی بودن

اکبر عبدی فقید محبوب مردم بود، به این دلیل ساده که همواره خودش را بخشی از مردم می‌دانست و کنار آن‌ها بود. او همیشه و باصراحت از دشواری‌های معیشتی، گرانی و مشکلاتی که زندگی مردم را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، گلایه می‌کرد و هیچ‌گاه دغدغه‌های جامعه را نادیده نمی‌گرفت. در عین حال، در ایام جنگ اخیر نیز، همچون بسیاری از هنرمندان، مسئولیت‌پذیر ظاهر شد و میهن‌دوستی خود را به اثبات رساند. در واپسین روزهای زندگی‌اش، با انتشار استوری در حمایت از مردم نجیب جنوب کشور و رنج‌هایی که دشمن متجاوز بر ایشان تحمیل کرده، بار دیگر نشان داد که در سمت مردم ایستاده است؛ همان مردمی که بیش از نیم‌قرن برای شاد کردنشان تلاش کرد، با آن‌ها خندید، برایشان نقش‌های رنگارنگ آفرید و سرانجام امروز از مقابل تالار وحدت، صحنه زندگی را روی دستان همان مردم ترک گفت.

اول شخص

روایتی درباره دکتر ناصررضا ارقامی، هم‌زمان با سالروز درگذشتش؛ استاد فقید دانشگاه فردوسی مشهد که عمرش را صرف فهمیدن جهان نامطمئن اعداد کرد

کاشف نظم ناپیدا

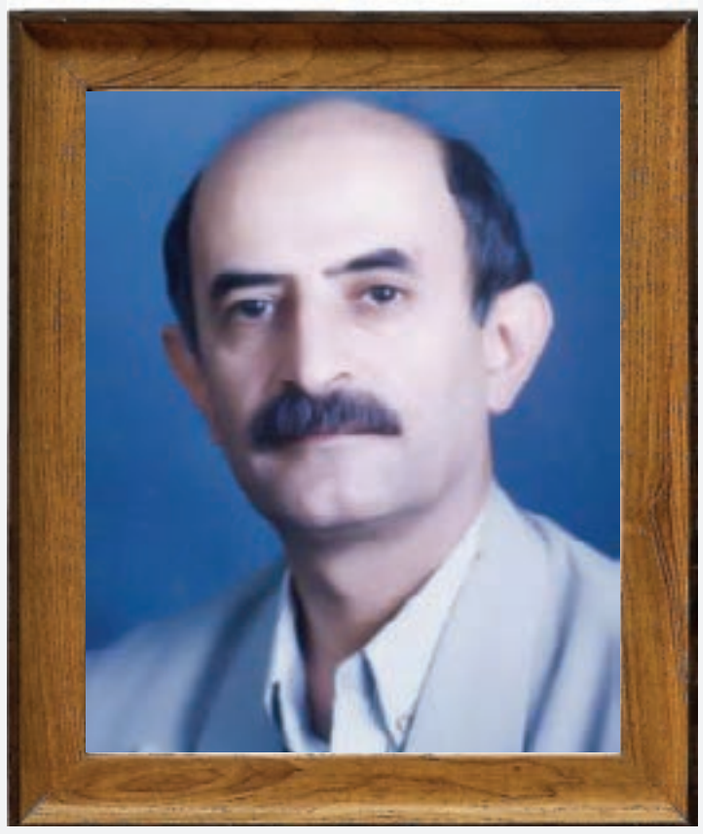

مریم شیعه از زندگی برخلاف چیزی که دوست داریم باورش کنیم، با قطعیت‌ها پیش نمی‌رود. هر صبح که در را پشت سرمان می‌بندیم، نمی‌دانیم عصر دوباره همان کلید را در همان قفل خواهیم چرخاند یا نه. هیچ مادری با قطعیت نمی‌داند فرزندش از مدرسه با چه خبری برمی‌گردد، هیچ کشاورزی مطمئن نیست باران می‌بارد یا نه و هیچ پزشکی پیش از دیدن نتیجه آزمایش، حکم قطعی صادر نمی‌کند. جهان، بیشتر از آنکه بر قطعیت‌ها استوار باشد، بر احتمال بنا شده است. بر رخدادهایی که ممکن‌اند، نه حتمی و آمار، پیش از آنکه علم اعداد باشد، علم فهمیدن زندگی است. آدم‌ها سال‌ها تلاش کرده‌اند برای این بی‌ثباتی زبان پیدا کنند. برای ترس‌ها، پیش‌بینی‌ها، تصمیم‌ها و شانس‌ها دایره‌ای از لغات را گردآوری کنند. از دل همین تلاش، احتمال متولد شد. دانشی که نمی‌تواند آینده را پیشگویی کند، اما می‌تواند به ما بیاموزد چگونه در دل ناشناخته‌ها تصمیم بگیریم.

او عمرش را صرف همین کار کرد. برای فهمیدن آشفتگی زیر پوست جهان، جنگید. زندگی خودش هم، درست مثل همان فرمول‌هایی که سال‌ها تدریس کرد، پر از انتخاب‌هایی بود که هیچ‌کدام از پیش قطعی به نظر نمی‌رسید. جوانی از نیشابور، در روزگاری که ماندن در دانشگاه‌های معتبر جهان، رؤیای بسیاری از هم‌نسلانش بود، راهی لندن شد. اقتصاد خواند، بعد در مدرسه اقتصاد لندن، یکی از معتبرترین مراکز علمی جهان، ادامه تحصیل داد. مسیر حرفه‌ای‌اش می‌توانست همان جا شکل بگیرد اما او چمدانش را دوباره بست.

در فرودگاه، شاید هیچ‌کس نمی‌توانست با قطعیت بگوید بازگشت به ایران، آن هم در سال‌هایی که بسیاری مسیر عکسش را انتخاب می‌کردند، بهترین تصمیم زندگی او خواهد بود یا نه. هیچ نموداری آینده را نشان نمی‌داد. تنها چیزی که وجود داشت، انتخاب بود. انتخابی که بعدها ده‌ها سال تدریس، پژوهش و پرورش نسل‌های مختلف دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد را رقم زد.

فراتر از اعداد

ناصررضا ارقامی سال ۱۳۲۸ در نیشابور به دنیا آمد. شهری که نامش بیش از هر چیز با خیام گره خورده است. شاعری که خود نیز میان ریاضیات، فلسفه و پرسش از جهان رفت‌وآمد می‌کرد. شاید همین هم‌جواری تاریخی، او را به سمت اعداد کشاند. ابتدا در رشته مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد اما خیلی زود دریافت که علاقه‌اش جای دیگری است. تغییر مسیر داد و راهی انگلستان شد تا اقتصاد بخواند. تحصیل در دانشگاه لندن و سپس دریافت کارشناسی ارشد از مدرسه اقتصاد لندن، نگاه او را به تحلیل داده‌ها و تصمیم‌سازی علمی عمیق‌تر کرد.

پس از مدتی فعالیت در بانک مرکزی ایران، بار دیگر مسیرش تغییر کرد. این بار به سراغ رشته‌ای رفت که نام او را با آن می‌شناسند، آمار. برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. دکترای آمار خود را از دانشگاه ایالتی فلوریدا دریافت کرد اما برخلاف بسیاری از هم‌دوره‌ای‌هایش، مقصد نهایی‌اش همان جا نماند. به ایران بازگشت و دانشگاه فردوسی مشهد را برای ادامه زندگی علمی خود برگزید. بیش از سه دهه، کلاس‌های آمار این دانشگاه با نام او شناخته می‌شد. در این سال‌ها فقط تدریس نکرد. گروه آمار را مدیریت کرد، ریاست دانشکده علوم ریاضی را برعهده گرفت، معاون آموزشی دانشگاه شد، در انجمن آمار ایران نقش‌آفرینی کرد و به عنوان استاد نمونه و چهره برجسته آمار شناخته شد.

مهم‌ترین میراث او هیچ‌یک از این‌ها نیست. دانشگاه‌ها را در نهایت، نه ساختمان‌ها می‌سازند و نه عنوان‌های اداری. آنچه باقی می‌ماند، شاگردانی هستند که شیوه اندیشیدن را از استادشان آموخته‌اند. ده‌ها و شاید صدها دانشجوی او امروز خود استاد، پژوهشگر، تحلیلگر و تصمیم‌سازند. زنجیره‌ای از آموزش که فراتر از عمر یک آدم ادامه پیدا می‌کند.

به زبان آمار

بسیاری تصور می‌کنند آمار، علمی خشک و محصور در جدول‌ها و فرمول‌هاست. دانشی که فقط به کار پژوهشگران یا استادان دانشگاه می‌آید. کافی است یک روز معمولی زندگی‌مان را مرور کنیم تا ببینیم تقریبا هیچ تصمیمی بیرون از قلمرو آمار گرفته نمی‌شود. پزشکی که احتمال موفقیت یک درمان را می‌سنجد، هواشناسی که از بارش فردا خبر می‌دهد، اقتصاددانی که تورم را تحلیل می‌کند، مهندسی که ایمنی یک پل را محاسبه می‌کند، مسئولی که برای واکسیناسیون برنامه‌ریزی می‌کند یا حتی خانواده‌ای که میان چند انتخاب، کم‌ریسک‌ترین را برمی‌گزینند؛ همه، آگاهانه یا ناآگاهانه، با زبان احتمال و داده سخن می‌گویند. جهان امروز، بیش از هر زمان دیگری، بر پایه داده اداره می‌شود. از هوش مصنوعی تا پزشکی شخصی، از مدیریت بحران تا برنامه‌ریزی شهری، آمار دیگر یک رشته دانشگاهی صرف نیست. زیرساخت فهم واقعیت است که در تمام ساحت‌های زندگی ما جریان دارد. او سال‌ها برای بسط این فهم، تلاش کرد و سرانجام چهارم مرداد ۱۳۹۶، خود زندگی، بی‌خبر از هر پیش‌بینی، آخرین تصمیمش را گرفت. ناصررضا ارقامی بر اثر سکته ناگهانی در مشهد چشم از جهان فروبست و او که عمرش را صرف فهمیدن عدم‌قطعیت‌ها کرده بود، خود نیز به یکی از همان رخدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر زندگی بدل شد و نام نیک او و روایت خدمتش به علم، به یادگار باقی ماند.

روز واقعه

آن‌ها زیرساخت نبودند

برای مازیار و همایون، دو برادر معلولی که توسط دشمن آمریکایی به شهادت رسیدند

آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

ملحفه سفید نخی، افتاده بود روی صورتش. از گرما بیدار شده بود و با آن دست‌های ظریف سه رو زگی، هنوز نمی‌توانست آن یک لایه پارچه نازک سبک را از صورتش کنار بزند. من، با یک ردیف بخیه چفت در چفت، روی کاناپه دراز کشیده بودم و درحالی‌که برای بلند شدن نیاز به کمک داشتم تا بتوانم از درد بخیه‌ها عبور کنم، فقط نگاهش می‌کردم. کسی آن لحظات کنار ما نبود. ما هر دو در بی‌دفاع‌ترین و ناتوان‌ترین شکل ممکن داشتیم در موقعیتی ناخواسته دست‌وپا می‌زدیم. بچه کم‌کم به گریه افتاد و من هم درحالی که تقلا می‌کردم تا خودم را به او برسانم، از شدت درماندگی به گریه افتادم. نوزاد سه روزه‌ای که حتی نمی‌توانست ملحفه را از صورتش کنار بزند، چقدر به مراقبت و حمایت نیاز داشت. مادری که هنوز به زنجیر دردها و التهابات بعد از عمل بند شده بود، بیشتر از چند دقیقه نمی‌توانست تنها بماند. من، با خواندن تیتر کوتاه خبر شهادت دو برادر هرمزگانی به اندوه خاطره آن روز گرم اردیبهشتی پرتاب شدم. توی خبرها، حوالی تیترهای درشت «انفجار پل نیمه‌کاره شهرستان خمیر»، همایون و مازیار، دو برادر معلول تحت پوشش بهزیستی، براثر انفجار شهید شدند. دو برادر که حتی در عادی‌ترین شرایط حتما به کمک پرستار احتیاج داشتند، چطور می‌توانستند خودشان را از مهلکه آتش و انفجار بیرون بکشند؟ نام همایون و مازیار به شمار شهدای جنگ چهل‌روزه و پس از آن اضافه شد و به این ترتیب عنوان هجدهمین و نوزدهمین شهید سازمان بهزیستی در چندماه گذشته به ثبت رسید. عددهایی که در آمار قربانیان تجاوز دشمن، چیزی بیشتر از یک گزارش خبری بودند. آدم‌هایی که برای رسیدن به این سن‌وسال، رنج زیادی برده بودند. روزهایشان به سختی شب می‌شد. خانواده‌هایشان با چشم تر از آن‌ها دل برداشته بودند. دلتنگی‌ها و ترحمات زیادی توی میزانسن‌های زندگی کوتاهشان به چشم می‌خورد. این پایان بیرحمانه، شاید یکی از تلخ‌ترین سرنوشت‌هایی بود که لابه‌لای اخبار جنگ گم شد. من برای بی‌دفاعی و تصویر پایانی زندگی دوبرادر هرمزگانی گریه کردم. برای بهت آخرین ثانیه‌ها. برای جای خالی‌شان توی مرکز نگهداری. برای پیشوند شهید که ناباورانه به ابتدای نامشان نشست بی‌آنکه بدانند چرا، چطور، برای چه هدفی زندگی‌شان تمام شد. گاهی فکر می‌کنم شاید شهادت، موهبتی برای جسم رنج کشیده‌شان بوده باشد اما صورت مسئله تا همیشه خشمناک و پررنگ است. این خون‌های به‌ناحق ریخته در زمین فرو نمی‌رود. لبخندهای همایون و مازیار در بی‌گناه‌ترین شکل ممکن، در حالی که حتی شاید چیز زیادی از جزئیات جنگ و سیاست نمی‌دانستند، برای همیشه خاموش شد. جایی حوالی یک پل نیمه کاره...

عکس روز

ساحل بندر جاسک که این روزها بیشتر نامش با صدای انفجار گره خورده است روی دیگری هم دارد. ساحل، مأمن کودکان و نوجوانانی است که بعد از پایان جام جهانی و تماشای بازی ستاره‌های فوتبال، رؤیای فوتبالیست شدن را در سر می‌پرورانند. اینجا در ساحل جاسک جام‌جهانی فوتبال به شکل دیگری ادامه دارد، بی‌خیال موشک، بمب و پرتابه؛ پر از شور و سودای کودکانه.

عکس: سعید گلی

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.